

نظریه علی عمل و اشکال ارتباط منطقی

مهدی ذاکری *

استادیار دانشگاه تهران، پردیس قمر

چکیده

براساس نظریه علی عمل، دلیل عامل برای عمل، علت عمل است. افزون بر این، تبیین عمل به وسیله دلیل عامل تبیین علی است. یکی از استدلال‌های مخالفان این دیدگاه که عمدتاً فیلسوفان وبتگشتایی هستند، اشکال ارتباط منطقی است. اشکال این است که در رابطه علی، علت و معلول باید منطقی‌تر از یکدیگر باشند، در حالی که بر اساس نظریه علی عمل، مفهوم دلیل در عمل عمدی لحد شده است و بنابراین بین دلیل و عمل ارتباط منطقی وجود دارد. دیوبدسن سعی کرده است با تفکیک بین روپداد و توصیف آن و نیز تفکیک بین علت و تبیین علی به این اشکال پاسخ دهد. در این مقاله روایت‌های مختلف اشکال و پاسخ‌های آن بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها : فلسفه عمل، نظریه علی عمل، دلیل، علت، دانلد دیوبدسن

۱. مقدمه

عمل چیست؟ کدام ویژگی عمل را از روپدادی که صرفاً برای کسی اتفاق می‌افتد متمایز می‌کند؟ برای اینکه روپدادی که از کسی سر می‌زند عمل به شمار آید، باید عمدی باشد و عمدی بودن آن به این است که عامل دلیلی برای انجام این کار داشته باشد و آن کار را به این دلیل انجام داده باشد. دلیل عامل معمولاً هرکب است از یک

* E – mail : mahdizakeri @ hotmail.com

جیل و یک باور؛ جیلی که هدف را مشخص می‌کند و باوری که وسیله رسیدن به آن هدف را معلوم می‌کند. آن وسیله کاری است که شخص باید انجام دهد تا آن هدف تحقق پیدا کند. این دیدگاه درباره عمل دیدگاه دیوبدسن (ر. ک : دیوبدسن، ۱۹۸۰، ۶۳-۶۱) است.

فارغ از اینکه آنچه گفتیم تعریف یا مشخصه عمل محسوب شود یا نه و عمدی بودن عمل به واسطه رابطه آن با دلیل عامل باشد یا نه، بیشتر فیلسوفان این نکته را می‌پذیرند که عمل مسبوق به دلیل یا انگیزه‌ای است که انجام آن را دست‌کم از منظر عامل توجه با عقلانی می‌کند. به عبارت دیگر، تبیین عمل به وسیله دلیل تبیین عقلانی است. مسئله‌ای که محل اختلاف بین فیلسوفان است این است که آیا بین دلیل و عمل رابطه علی نیز وجود دارد و آیا تبیین عمل به وسیله دلیل، علاوه بر تبیین عقلانی، تبیین علی نیز هست یا نه.

سنت علی که از ارسطو آغاز می‌شود، توسط هابز و هیوم ادامه می‌یابد، به دست جیل و همپیل رشد می‌کند و به دیوبدسن می‌رسد. بنابراین، پوزیتیویست‌های منطقی از جمله مهم‌ترین

طرفداران نظریه علمی عمل هستند. از سوی دیگر، فیلسوفان وبتگشتایی عمدتاً با این نظریه مخالفند. مهم‌ترین و قوی‌ترین اشکالی که فیلسوفان وبتگشتایی به نظریه علمی عمل وارد کرده‌اند اشکال ارتباط منطقی است. در این نوشته سعی می‌کنم این اشکال را همراه با پاسخ‌هایی که طرفداران نظریه علمی به آن داده‌اند بررسی کنم.

۲. اشکال ارتباط منطقی و نظریه علمی عمل همپیل

از آنجا که مخالفان این نظریه، اشکال ارتباط منطقی را ابتدا به نظریه علمی عمل همپیل وارد کرده‌اند، برای فهم بهتر این اشکال خوب است نگاهی به نظریه علمی عمل همپیل بیندازیم. همپیل الگویی را برای تبیین بسط داد که آن را از مپور و هیل به ارث برده بود. در نتیجه دیدگاه مپور درباره علت، سستی درباره تبیین علمی رواج یافت که بر اساس آن، تبیین علمی، استدلالی است که در آن، گزاره توصیف‌کننده واقعیت که باید تبیین شود از مقدماتی اخذ می‌شود که دست‌کم یکی از آنها قانون طبیعت است. لب این الگوی تبیین که به نام الگوی قانون فراگیر شناخته می‌شود، این است که تبیین علمی نشان می‌دهد پدیده‌ای که قرار است تبیین شود باید نتیجه قوانین عام طبیعت باشد. به عبارت دیگر، وقوع یک رویداد زمانی تبیین می‌شود که آن رویداد ذیل قانون طبیعتی قرار گیرد با قانون آن را پوشش دهد.

الگوی قانون فراگیر همپیل همه انواع مختلف تبیین علمی را تابع الگوی واحدی می‌داند. او این الگو را حیات تبیین‌های انواع پدیده‌ها (اعراض رویدادها، قوانین، ویژگی‌ها، گرایش‌ها، رفتار حیوان و عمل انسان) در انواع علوم (اعراض تاریخ، زیست‌شناسی، فیزیک، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و شیمی) مشترک می‌داند. از این رو، تفاوت اساسی بین تبیین فیزیکی با شیمیایی یک رویداد، و تبیین روانشناختی یا تاریخی عمل انسان وجود ندارد.

همپیل می‌خواهد نشان دهد که تبیین عمل با دلیل عامل همان ساختار تبیین علمی را دارد یعنی تبیین علمی است: «تبیین عمل... اگر به نحو مناسبی تقرر شود، مطابق با شرایط تبیین علمی است». (همپیل ۱۹۶۵، ۲۵۵)

تبیین علمی از الگوی قانون فراگیر تبعیت می‌کند و قانونی لازم دارد:

تبیین علمی نوعی از تبیین قیاسی قانونی است؛ زیرا اگر قوانین عامی وجود داشته باشند که رویداد با دسته‌ای از رویدادها را به گونه‌ای به "اثری" مربوط سازند که با فرض توصیفی از رویدادهای مقدم، وقوع اثر را با کمک قوانین بتوان استنتاج کرد، می‌توان گفت که اولی علت دومی است. (همپیل ۱۹۶۵، ۳۰۱ - ۳۰۰)

پشتوانه این الگوی تبیین، این اصل عام است که چیزی جز قانون عام طبیعت، که یک شرطیه کلیه است، و صدق آن نه ضروری است، و نه پیشینی، نمی‌تواند امکان تبیین موجب واقع شدن رویداد خاصی با ذکر رویداد دیگری به عنوان علت آن را فراهم کند. به این ترتیب، این الگو کاملاً با دیدگاه مپومی علت سازگار است، دیدگاهی که می‌گوید رابطه علمی در نهایت مصداقی از یک نظر عام طبیعت است.

مهم‌ترین مخالفت با این نظریه، مخالفت با آن بخشی از آن است که می‌گوید بین تبیین رویدادهای طبیعتی و تبیین عمل انسان تفاوت منطقی وجود ندارد. فیلسوفان بسیاری با این فرض مخالفت

1 logical connection argument

2 the covering law model

می‌کنند. آنها این دو نوع تبیین را متفاوت می‌دانند و الگوی همپل را برای تبیین رویدادهای طبیعی مناسب می‌دانند، اما برای تبیین عمل انسان نه. عمده مخالفت‌ها با نظریه همپل از ناحیه ویتگنشتاینی‌ها، از جمله دری و فرزیخت است.

ویتگنشتاینی‌ها معتقدند تبیین عمل با دلیل هرگز نمی‌تواند تبیین علی باشد و از الگوی قانون فراگیر تبعیت کند: «تبیین رفتار جزئی انسان از گونه که معمولاً در تاریخ ارائه می‌شود ویژگی‌هایی دارد که الگوی قانون فراگیر را به شدت نامناسب می‌سازد». (دری ۱۹۵۷، ۱۱۸) دیدگاه دری این بود که تبیین عمل با دلیل نوع خاصی از تبیین یعنی تبیین غیرعلی است. اکنون در این زمینه باید به استدلالی که ویتگنشتاینی‌ها اقامه می‌کنند تا نشان دهند که دلیل نمی‌تواند علت عمل باشد توجه کنیم. این استدلال که به عنوان استدلال ارتباط منطقی معروف است، همان اشکال بر نظریه علی عمل را شکل می‌دهد.

خلاصه استدلال این است که علت و معلول باید منطفا متمایز از یکدیگر باشند. دو چیزی که با یکدیگر ارتباط علی دارند نمی‌توانند با یکدیگر ارتباط منطقی داشته باشند. اما بین حالات ذهنی (اراده، قصد و غیره) که علت عمل دانسته می‌شوند و انجام عمل ارتباط منطقی وجود دارد. بر این اساس، توصیف زوج همپل و باور (با قصد) با توصیف عمل ارتباط مفهومی یا تحلیلی دارد. در حالی که رابطه بین علت و معلول باید تجربی یا تالیفی باشد. مثلاً اگر همپل به چیزی باشد و ب باور به این باشد که با انجام عمل ع آن چیز حاصل می‌شود، در این صورت همپل و ب به نحو تحلیلی مستلزم هم هستند. در نتیجه گزاره‌ای که در آن همپل و ب به شخص الف نسبت داده می‌شوند منطفاً با به نحو تحلیلی مستلزم این گزاره است که الف ع را انجام خواهد داد. پس انجام عمل نمی‌تواند معلول حالات ذهنی باشد. به بیان دیگر، حالات ذهنی نمی‌توانند علت و حتی جزء علت عمل باشند.

اشکال تیلور و هالکر

تیلور (۱۹۶۴) و هالکر (۱۹۶۷) با تمسک به این استدلال، علی بودن هر تبیین التفات‌گرایانه از عمل را ناممکن دانسته‌اند. مراد از تبیین التفات‌گرایانه عمل هر تبیینی است که عمل را با تمسک به یک یا چند حالت از حالت‌های التفاتی عامل تبیین می‌کند. مثلاً سعید به رقیب حمید پول داد چون می‌خواست به رقابت خاتمه بدهد و فکر می‌کرد با پرداختن پول به رقیب حمید به این هدف تحقق خواهد بخشید. خواستن، همپل، باور و قصد حالات التفاتی‌اند و در این بحث تفاوتی نمی‌کند که عمل با توسل به کدام یک از این حالات تبیین شود. بحث اصلی در این اشکال این است که تبیین عمل با توسل به همپل و باور عامل می‌تواند قانون‌مند باشد یا نه. به عبارت دیگر، می‌تواند تلویحاً متضمن اندراج عملی که تبیین می‌شود تحت یک تعمیم قانون‌مند باشد یا نه. منظر از قانون در اینجا این است که اولاً هوید شرطی‌های خلاف واقع باشد و ثانیاً قدرت تبیین‌گری داشته باشد.

تیلور و هالکر در این نکته توافق دارند که تبیین‌های علمی رایج از عمل، علمی هستند. البته، حتی اگر آنها تبیین‌های علمی رویدادها را علمی نمی‌دانستند، این تأثیر چندانی در ضعف و قوت موضع آنها جینی بر اینکه تبیین‌های التفاتی عمل نمی‌توانند علی باشند نداشت؛ زیرا نکته اساسی استدلال آنها این است که ناممکن بودن تبیین علمی عمل انسان را نشان می‌دهد. مدعی تیلور و هالکر این است که ارتباط بین حالات التفاتی و عملی که تبیین می‌کنند نوعی ارتباط منطقی و سازگار با ارتباط علی با قانون‌مند است.

به بیان تیلور، تفاوت تبیین‌های التفاتی یا تبیین‌های علمی این است که تبیین‌های علمی به قوانین علمی متعسک می‌شوند، اما تبیین‌های التفاتی نه. با تبیین‌های علمی
 ما رفتار را با این قانون تبیین نمی‌کنیم که با حفظ سایر شرایط، قصد کردن الف انجام الف را
 در پی دارد، زیرا بخشی از معنایی که از "قصد کردن الف" منظور می‌کنیم این است که، در غیاب
 عوامل دخالت‌کننده، انجام الف در پی آن می‌آید. اگر من حتی در غیاب موانع یا سایر عوامل
 خنثی‌کننده، باز هم نمی‌توانستم الف را انجام دهم، در این صورت، نمی‌توانستم بگویم من الف را
 قصد کرده‌ام. بنابراین قصد من تقدم علمی بر رفتار من ندارد. (تیلور ۱۹۶۴، ۳۳)

هالکر هم از مقدمات مشابهی نتایج مشابهی اخذ کرده است:

یک صورت معمولی اصل هدف‌مندی این است: اگر شخصی به در حیل داشته باشد و باور
 داشته باشد که رفتار ر برای م لازم است، او ر را انجام خواهد داد مگر اینکه عوامل مزاحمی
 وجود داشته باشند. این ارتباط بین حیل و رفتار بخشی از معنای "حیل داشتن" یا "خواستن" است.
 براساس این ارتباط معنایی، اصول هدف‌مندی پیشنهاد می‌کند. (هالکر ۱۹۶۷، ۱۰۶)

خلاصه اینکه اگر انجام دادن عمل الف را توسط کسی با گفتن اینکه او دارای حیل به در بود،
 با در را می‌خواست، با عمل الف را به قصد تحقق در انجام داد، تبیین کنیم، تیلور و هالکر متکرر این
 هستند که ما این عمل را ذیل "قانونی" قرار داده باشیم.

بنابراین استدلال تیلور و هالکر برای مدعای ارتباط منطقی به شکل زیر است:

۱. اصل هدف‌مندی به واسطه ارتباط معنایی صادق است، به طور مشخص، به سبب اینکه
 بخشی از منظور ما از اینکه می‌گوییم مقدم آن محقق شد، در غیاب عوامل مزاحم، این است که
 نتیجه آن هم محقق خواهد شد. از این رو

۲. صدق اصل هدف‌مندی پیشینی است.

۳. یک قضا به نمی‌تواند هم پیشینی و هم امکانی باشد. بر اساس ۲ و ۳

۴. اصل هدف‌مندی غیرامکانی است. پس

۵. اصول هدف‌مندی نمی‌تواند قوانین (علمی) باشند.

برای ارزیابی این استدلال اولین چیزی که باید معنای آن روشن شود "پیشینی" است. تیلور از تعبیر
 "بخشی از آنچه منظور می‌داریم" به گونه‌ای استفاده می‌کند که این را القا می‌کند که منظور او
 از پیشینی در اینجا تحلیلی است. هالکر نیز از اصول هدف‌مندی به عنوان صادق برحسب "ارتباط
 معنایی" سخن می‌گوید که این نیز مروج همین برداشت است. منظور از قضا به تحلیلی قضا به‌ای است
 که بر حسب معنایی واژگانی که در آن بیان شده صادق است و با جایگزینی کلمات مترادف قابل
 تحویل به حقایق منطقی است.

اما اصل هدف‌مندی به معنایی که در بالا گذشت تحلیلی نیست؛ اگر هم به این معنا تحلیلی
 باشد، اگر به نوع ارتباط معنایی‌ای که تیلور و هالکر و دیگران بر اساس آن گفته‌اند که اصل

1 purposive principle

2 contingent

۲ ادی به این استدلال پاسخ گفته است. من در بررسی این استدلال از پاسخ ادی بهره بردم. رک:

Audi, Robert, Action, Intention and Reason, London and Ithaca : Cornell UP, 1993.

هدف‌مندی پیشینی است دقت کنیم، این ارتباط معنایی این نتیجه‌گیری را توجیه نمی‌کند که اصل هدف‌مندی چنان جایگاه منطقی‌ای دارد که ناسازگار با قانون‌مندی آن باشد.

نکته‌ای که ابتدا باید به آن توجه کنیم تغییر «بخشی از آنچه ما از "الف" منظور می‌کنیم "ب" است» است، که در آن الف و ب تعبی‌های زبان طبیعی‌اند. هسته‌ای‌تر بگوئیم معنای این تعبیر این است که اگر از ما معنای "الف" را بپرسند، یکی از چیزهایی که خواهیم گفت، با باید بگوئیم، "ب" است؛ مثلاً بخشی از معنای "عرب" فرد ازدواج نکرده است. نکته این است که معنای "عرب" تقریباً "فرد بالغ مجردی که هرگز ازدواج نکرده" است و "فرد ازدواج نکرده" بخشی از آن است. اکنون با این تفسیر از مفهوم «بخشی از آنچه ما از "الف" منظور می‌کنیم "ب" است» روشن نیست که بخشی از معنای «شخص ش‌ر را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» این باشد که در غیاب عوامل مزاحم، ش‌ر عمل ع را انجام خواهد داد. بقیه اگر از افراد عادی بخواهیم معنای گفته‌ای مانند «شخص ش‌ر را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است»، را توضیح بدهیم، احتمالاً بسیار تعجب خواهند کرد و سردرگم خواهند شد، در حالی که اگر از معنای "عرب" بپرسیم چنین متحیر نخواهند شد. ممکن است بعد از تأمل با کمک پرسش‌کننده، چیزی شبیه «ش‌ر عمل ع را در غیاب عوامل مزاحم انجام خواهد داد» را نتیجه بگیرد، اما این به هیچ وجه به معنای تحلیلی بودن نیست. این مشکل را هم اضافه کنید که خود اصطلاح "عوامل مزاحم" شامل انبوهی از معنا است.

البته، از این واقعیت که افراد نمی‌توانند معنا و منظورشان از "الف" را بدون کمک کسی توضیح دهند، نتیجه نمی‌شود که "ب" بخشی از معنا و منظورشان از "الف" نیست؛ اما آنچه نتیجه می‌شود این است که «اگر الف آنگاه ب» را نمی‌توان به همان معنایی که «اگر ش‌ر عرب است، پس ش‌ر فرد ازدواج نکرده‌ای است» را تحلیلی می‌دانیم، تحلیلی دانست؛ معنای درست دیگری از تحلیلیت هم وجود ندارد که شرطی‌هایی مانند اصل هدف‌مندی را بتوان به آن معنا تحلیلی دانست. اگر به جای "عرب"، "فرد بالغ ازدواج نکرده" را که (فرضاً) معنا و منظور ما از "عرب" است بگذاریم، می‌توانیم «هر عربی ازدواج نکرده است» را به این حقیقت منطقی تحویل بدهیم که هر فرد ازدواج‌نکرده‌ای ازدواج نکرده است؛ اما معنا و منظور ما از تعبیرهایی به صورت «شخص ش‌ر را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» چیست، تا با جایگزینی مشابهی در اصل هدف‌مندی مالک‌ر بتوانیم به یک حقیقت منطقی برسیم؟ به نظر می‌رسد چنین جایگزینی‌ای امکان‌پذیر نباشد. به این ترتیب، اولاً، مدعیان ارتباط منطقی نمی‌توانند صرفاً ادعا کنند که بخشی از معنای «شخص ش‌ر را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» این است که در غیاب عوامل مزاحم شخص ش‌ر عمل ع را انجام خواهد داد؛ بلکه باید به نفع آن استدلال کنند. ثانیاً، و مهم‌تر اینکه، از آنجا که اصل هدف‌مندی مالک‌ر بقیه به معنای دقیق تحلیلی نیست، تبلور و مالک‌ر باید به نفع این مدعیان استدلال کنند که پیشینی بودن این قضیه - به معنایی که آنها می‌گویند یعنی اینکه به حسب معنا صادق است - مستلزم این است که نمی‌تواند قانون‌مند باشد.

تبلور و مالک‌ر به نفع این مدعیان دوجر استدلال نکرده‌اند؛ ظاهراً فقط صدق آن را فرض گرفته‌اند، در حالی که کاذب است. فرض کنیم که اصل هدف‌مندی مالک‌ر بخشی از معنای «شخص ش‌ر را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» را بیان می‌کند و در نتیجه برحسب معنا صادق است، با این حال می‌تواند قانون‌مند باشد. این مطلب را می‌توان با

ملاحظه برخی از قضایای قانون‌مندی نشان داد که در عین حال بیان‌کننده بخشی از معنای مقدمات خود هستند.

محمول "مغناطیسی است" را به عنوان بخشی از نظریه الکترومغناطیسی در نظر بگیرید. فرض کنید بی‌سند منظور از اینکه چیزی مغناطیسی است چیست؟ مطمئناً به درستی می‌توان پاسخ داد که بخشی از معنای آن (در سباق نظریه الکترومغناطیسی) این است که (اگر مانعی نباشد) آن چیز نیرویی به آهنی که در تماس با آن است وارد می‌کند. هرچنین ممکن است گفته شود (با فرض عدم مانع) اگر آن چیز از درون یک حلقه فلزی گذرانده شود، در آن حلقه جریان تولید خواهد کرد؛ تعبیرهای دیگری هم هستند که می‌توان گفت بخشی از معنای "مغناطیس" را بیان می‌کنند. در این موارد، ناگامی از این تعبیرها دلیل خوبی است برای اینکه بگوئیم از منظر نظریه الکترومغناطیسی، شخص واژه "مغناطیس" را نمی‌فهمد یا دست‌کم به خوبی نمی‌فهمد. مثلاً فرض کنید هرچند شخص ش می‌گوید که م مغناطیس است، ولی وقتی از او می‌پرسند چرا به آهنی که در نزدیکی آن قرار دارد نیرویی وارد نمی‌کند، او این سوال را بی‌ربط می‌داند. او می‌توانست بگوید م بسیار ضعیف است یا به یک عامل مزاحم اشاره کند؛ اما اگر او نتوانست ربط سوال را دریابد، دلیل خوبی داریم برای اینکه او از واقعیت روشنی درباره مغناطیس‌ها بی‌اطلاع است، و معنای "مغناطیس" را هم نمی‌فهمد.

به نظر می‌رسد بخشی از مفهوم مغناطیس این است که، در غیاب موانع، نیرویی بر آهنی که نزدیک آن است وارد می‌کند. اگر این بخش از قلمر می‌افتاد، مفهوم ما از مغناطیس تغییر می‌کرد. با این حال، "مغناطیس" واژه‌ای در نظریه مغناطیسی با نقش مهمی در علوم فیزیکی است، و تعبیر بالا نه تنها دقیقاً تخلیلی نیست، بلکه وقتی همراه با دست‌کم یک قضیه دیگر در نظر گرفته می‌شود که راه منطقی مستقل و قابل اعتمادی برای تعیین اینکه چیزی مغناطیس است یا نه ارائه می‌کند، آزمون‌پذیر است. در این صورت، چرا اصل هدف‌مندی دارای همان جایگاه منطقی‌ای نباشد که اصل قانون‌مندی مربوط‌کننده مغناطیس بودن به نیرو وارد کردن به آهن دارد؟ چرا این اصل هم به معنایی که تیلور و هالکر می‌گویند، مانند اصل هدف‌مندی پیشینی نباشد؟

پس تفاوتی که طرفداران مدعای ارتباط منطقی می‌خواهند بین جایگاه منطقی اصل هدف‌مندی و قضایای قانون‌مندی اثبات کنند، وجود ندارد، و استدلال‌های تیلور و هالکر نمی‌توانند آن را اثبات کنند. در واقع، تبیین انتقادی عمل و برخی از تبیین‌های علمی شایسته‌های مهمی با یکدیگر دارند. و صرفاً از این واقعیت که بخشی از معنای "الف" "ب" است، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که تعبیرهایی در قالب «هر الفی، اگر عامل مزاحمی نباشد، ب است» نمی‌تواند قضیه قانون‌مندی باشد.

خلاصه، نهایت چیزی که از اشکال تیلور و هالکر به دست می‌آید این است که با علم به هیل و باور، در غیاب عوامل مزاحم، به وقوع عمل علم پیدا می‌کنیم. اما صرف اینکه از وجود باور و هیل مناسب می‌توانیم وقوع عمل را نتیجه بگیریم نشان نمی‌دهد که رابطه هیل و باور با عمل تخلیلی است و این مانع از قانون‌مندی است. چه بسا امکان استنتاج از الف صرفاً به واسطه ضرورت متافیزیکی باشد. در واقع این همان چیزی است که به نظر می‌رسد، برخلاف دیدگاه هیوم، در رابطه علی وجود داشته باشد. وجود چنین ضرورتی نه تنها با علیت منافات ندارد، با آن سازگار هم هست.

۱. تقرر هلدن

هلدن اشکال استدلال منطقی را به بیان زیر مطرح می‌کند:
يك تبیین علی ... ویژگی اضافه‌ای از رویدادی را که بدین وسیله تبیین می‌شود ارائه نمی‌کند ... بلکه تبیین ارائه می‌کند از این که چگونه رویدادی که ویژگی‌هایش از قبل معلوم است تحقق می‌یابد.... همچنین علت ادعایی عمل نمی‌تواند ویژگی اضافه‌ای از عمل را در اختیار قرار دهد. اما انگیزه به ما می‌گوید که شخص در واقع در حال انجام چه کاری بوده است. انگیزه، بما هو، به ما اطلاع می‌دهد که عمل بلند کردن دست در واقع عمل مصطلح ساختن دپگران از این مصطلح است که راننده درصدد گردش به سمتی است. به طور خلاصه، ذکر انگیزه توصیف کامل‌تری از عمل ارائه می‌کند؛ در واقع فهم بهتری از اینکه راننده در حال انجام چه کاری است ارائه می‌کند. او اضافه می‌کند: «از بیان راننده مبنی بر اینکه او دستش را بلند کرده است تا دپگران را مصطلح سازد که در شرف انجام چه کاری است، منطقیاً نتیجه می‌شود که او در حال علامت دادن است با دست کمر تلاش می‌کند که علامت بدهد». (هلدن ۱۹۶۱، ۸۹-۸۸)

براساس این بیان، انگیزه صرفاً توصیف جدیدی از عمل ارائه می‌کند، اما چرایی وقوع آن را نشان نمی‌دهد بنابراین عمل را تبیین علی نمی‌کند. در حقیقت، انگیزه توصیفی از عمل ارائه می‌کند که آن را در زمینه‌ای که عمل در آن انجام می‌شود قرار می‌دهد و به این وسیله، عمل عامل را عقلانی جلوه می‌دهد.

۲. پاسخ دیویدسن

دیویدسن همین تقرر از استدلال ارتباط منطقی را مد نظر قرار داده و به آن پاسخ گفته است. او در پاسخ می‌نویسد:
اولاً، از این واقعیت که ارائه دلیل صرفاً عمل را توصیف مجدد می‌کند، و اینکه علت جدا از معلول است، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که دلیل علت نیست. دلیل، که همان باور و گرایش است، بقبلاً با عمل یکی نیست؛ اما، مهم‌تر اینکه، رویدادها اغلب برحسب علت‌هایشان توصیف مجدد می‌شوند. (فرض کنید کسی مصدوم باشد. ما می‌توانیم این رویداد را «بر حسب علت آن» یا گفتن اینکه او سوخته است توصیف مجدد کنیم. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۱)

او می‌افزاید:

در هر حال در این ایده که روابط علی تجربی‌اند نه منطقی نکته بسیار عجیبی وجود دارد. این به چه معنا می‌تواند باشد؟ مطمئناً نه به این معنا که هر گزاره علی صادقی تجربی است. زیرا فرض کنید «الف سبب ب شد» صادق باشد. در این صورت علت ب = الف؛ یا چنین جایگزینی، ما «علت ب سبب ب شد» را داریم، که تلهلی است. صدق گزاره تلهلی بستگی دارد به اینکه چه رویدادهایی توصیف می‌شوند؛ تلهلی یا تالیفی بودن آن بستگی دارد به اینکه آن رویدادها چگونه توصیف می‌شوند. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۳)

در واقع، دیویدسن برای پاسخ گفتن به این اشکال، نظریه سستی علی عمل را با برقرار ساختن دو تفکیک اصلاح می‌کند. این تفکیک‌ها عبارتند از تفکیک بین رویدادها و توصیفات آنها و تفکیک بین گزاره‌های علی جزئی و تبیین‌های علی کلی.

۱. تفکیک بین رویدادها و توصیفات آنها

دیویدسن مکرراً بر تفکیک بین روپادها و توصیفات آنها تأکید می‌کند. او می‌گوید بدون این تفکیک سخن گفتن معمولی ناممکن می‌شود. «سخن گفتن روزمره‌ها از روپادها، از علت و معلول‌ها، مستلزم استفاده مداوم از ایده توصیفات متفاوت از روپاد واحد است.» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۲۰)

تفکیک بین روپاد و توصیف آن نتیجه‌ای است که دیویدسن از نظریه‌اش درباره روپاد به عنوان امر جزئی می‌گیرد. دیویدسن روپاد را هویت جزئی موجود می‌داند و این هویت جزئی قابل توصیف به صفات مختلف است. همانطور که هر شیء جزئی‌ای را می‌توان از منظرهای مختلف به صفات مختلفی متصف کرد، برای یک روپاد واحد نیز می‌توان توصیفات مختلف ذکر کرد.

بر این اساس، خصوصیت عمل این است که روپادی است که افراد آن را به دلیلی انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، تفاوت عمل با روپاد صرف این است که عمل عمداً انجام می‌شود. هنگامی که دست من بدون اختیار، مثلاً در اثر ضربه بیرونی حرکت می‌کند، من دلیلی برای این حرکت ندارم و بنابراین، این روپاد عمل من نیست، بلکه یک حرکت بدنی صرف است. در مقابل، هنگامی که دستم را حرکت می‌دهم تا لبوان آب را بردارم، این روپاد عمل من است، زیرا دلیلی برای انجام آن دارم.

اهمیت توصیف در این است که روپاد را به دلیل عامل برای انجام آن مربوط می‌سازد و نشان می‌دهد که آن روپاد عمل است. به بیان دیگر، برای اینکه روپادی عمل باشد، یعنی چیزی باشد که من انجام داده‌ام نه اینکه صرفاً برای من اتفاق افتاده باشد، باید توصیفی داشته باشد که با آن عمده است. بنابراین عمل روپادی است که با توصیفی عمده است. توصیفی که با آن با محتوبات حالات ذهنی که دلیل آن عمل را تشکیل می‌دهند عقلانی می‌شود. (رک: اوین، ۱۹۹۱، ۶۱)

۲. تفکیک بین گزاره‌های علمی و تبیین‌های علمی

از نظر دیویدسن علت دارای دو جنبه است. از یک جهت، علت رابطه‌ای است بین روپادهای جزئی فارغ از اینکه چگونه توصیف شده باشند. از جهت دیگر، علت با روپادهایی که به گونه‌ای خاص توصیف شده‌اند سروکار دارد. این جنبه از علت خود را در تبیین‌های علمی نشان می‌دهد. تبیین‌های علمی به توصیفات روپادها حساسند و با تغییر توصیفات، صدق و کذب آنها نیز تغییر می‌کند.

به عبارت دیگر، دیویدسن در تحلیل علت بین گزاره‌های جزئی علمی و تبیین علمی تفاوت می‌گذارد. به نظر او، گزاره‌های حاکی از روابط علمی در صورتی صادقند که روپادهایی که دو واژه جزئی از آنها حکایت می‌کنند در واقع با یکدیگر رابطه علمی داشته باشند. البته روپادهای جزئی را به نحای متعدد و متفاوت می‌توان توصیف کرد. اما از آنجا که گزاره‌ای که رابطه علمی بین آنها را بیان می‌کند تنها به رابطه بین خود روپادها بستگی دارد، صدق و کذب آن بر اثر تغییر این توصیفات تغییر نمی‌کند. ما می‌توانیم به جای علت و معلول در چنین گزاره‌ای هر یک از توصیفات مختلف آنها را قرار دهیم بدون اینکه تغییری در صدق و کذب آن گزاره حاصل شود. این امکان جایگزینی واژه‌های جزئی هم‌مصادق بدون تغییر صدق جملات شامل آنها نتیجه این مدعی دیویدسن است که علت رابطه‌ای بین روپادها است و روپادها جزئی‌اند.

از سوی دیگر، تبیین علی عبارت است از تلاش برای تبیین وقوع رویدادها، با ویژگی‌های رویدادها، بر حسب علت آنها. تبیین علی، بر خلاف اخبار از روابط علی بین رویدادها، به چگونگی توصیف رویداد حساس است. دیویدسن می‌نویسد:

ما باید بین علل و ویژگی‌هایی که برای توصیف علل پیدا می‌کنیم کاملاً تفکیک کنیم، و از این رو باید بین این پرسش که آیا گزاره‌ای که می‌گوید "یک رویداد رویداد دیگری را سبب شد" صادق است یا نه و این پرسش که آیا رویدادها به گونه‌ای توصیف شده‌اند که ما بتوانیم از قوانین یا معلومات علی دیگر، قیاس کنیم، با استنتاج کنیم که این رابطه علی است یا نه تفکیک کنیم. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۵۵)

بر اساس این دو تفکیک، اکنون پاسخ دیویدسن به اشکال ارتباط منطقی این است که دلیل و عمل رویدادهایی‌اند که آن‌ها را به انجای گوناگونی می‌توان توصیف کرد. اینکه بین توصیفی از دلیل و توصیفی از عمل ارتباط مفهومی و منطقی وجود دارد، منافاتی با علت دلیل برای عمل و در نتیجه علی بودن تبیین عمل با دلیل ندارد. می‌توان دلیل و عمل را به گونه‌ای توصیف کرد که چنین ارتباطی بین آنها وجود نداشته باشد. در حقیقت، آنچه مانع از علت است وحدت خارجی است، یعنی برای علت، دو رویداد لازم است که یکی علت و دیگری معلول باشد و یکی در پی دیگری بیاید، و با یافتن توصیفات مناسب می‌توان نشان داد که دلیل و عمل رویداد واحدی نیستند و بین آنها ارتباط منطقی وجود ندارد. همانطور که هر علت و معلولی را می‌توان به گونه‌ای توصیف کرد که بین آن‌ها رابطه منطقی وجود داشته باشد و این مانع از وجود رابطه علی بین آنها نمی‌شود.

خلاصه اینکه می‌توان با یافتن توصیفات مناسبی از دلیل و عمل، نشان داد که آنها با یکدیگر ارتباط منطقی ندارند. تا اینجا می‌توان پاسخ دیویدسن به اشکال ارتباط منطقی را موفق دانست. اما برای تکمیل این پاسخ باید ببینیم آیا می‌توانیم چنین توصیفات برای دلیل و عمل بیابیم؟ این همان نکته‌ای است که دیویدسن به آن توجه داشته و به آن اشاره می‌کند: « باز، چه بسا بگویند یک دلیل یک عمل را فقط زمانی توجه (عقلانی) می‌کند که توصیف‌ها به طور مناسبی معین شوند، و توصیف‌های مناسب منطقیاً مستقل نیستند». (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۴) توصیف‌های مناسب توصیف‌هایی‌اند که در عین حال که امکان این را فراهم می‌آورند که دلیل علت عمل باشد، دلیل را از دلیل بودن باز نمی‌دارند.

به اعتقاد دیویدسن می‌توان با توصیف مولفه‌های دلیل یا توصیفات فیزیکی، استقلال آن‌ها را از عمل نشان داد. البته، بر اساس نظام فلسفی دیویدسن رویدادهای ذهنی همان رویدادهای فیزیکی یا توصیفات ذهنی‌اند و بنابراین می‌توانند به توصیفات فیزیکی نیز متصف شوند.

دیویدسن از نظریه‌اش درباره رویدادها به عنوان امور جزئی و تفکیک بین رویدادها و توصیفات آنها بگانه‌انگاری غیرقانون‌مند^۱ را نتیجه می‌گیرد که بر اساس آن هر رویداد جزئی ذهنی یک رویداد فیزیکی هم هست. در حقیقت، تنها یک نوع رویداد وجود دارد که همان رویدادهای فیزیکی‌اند، اما رویدادها علاوه بر توصیفات فیزیکی می‌توانند توصیفات ذهنی نیز داشته باشند. با این حال، بین این دو دسته توصیفات با ویژگی‌ها رابطه‌ای قانون‌مند وجود ندارد. به این ترتیب، دیویدسن با نظریه‌پردازی جدیدی از نظریه علی عمل دفاع می‌کند.

البته این نظریه پردازی جدید نیز در معرض اشکالاتی است. اولاً، آیا دلیل با توصیف فیزیکی باز می‌تواند دلیل باشد؟ ثانیاً، از آنجا که دیویدسن به تبع مپومر علت را امری قانون‌مند می‌داند، وجود رابطه علی بین دلایل و اعمال مستلزم وجود قوانین روانی - فیزیکی است در حالی که دیویدسن منکر وجود چنین قوانینی است. فیلسوفان عمل با توجه به این نکات اشکال ارتباط منطقی را به گونه‌ای بازسازی کرده‌اند که نظریه علی عمل دیویدسن را هدف قرار می‌دهد.

۳. تقرر فزینخت

فزینخت (فزینخت، ۱۹۷۱، ۹۵ - ۹۳) روایت برجسته‌ای از استدلال ارتباط منطقی ارائه می‌کند که مشابه تقرر هلدن است با این تفاوت که فزینخت این استدلال را ناظر به نظریه علی عمل دیویدسن تقرر کرده است. او نظریه علی عمل را در قالب سه مقدمه و یک نتیجه تقرر می‌کند:

۱. شخص ش هیل در را دارد؛

۲. ش باور دارد که عمل ع بهترین وسیله برای تحقق در است .

(ق) هر عاملی که هیل در را داشته باشد و باور داشته باشد که ع بهترین وسیله برای تحقق در است، در این صورت ع را انجام می‌دهد.

پس: ش ع را انجام می‌دهد.

براساس نظریه علی عمل، (ق) یک قانون علی و توصیفی طبیعت است که قابل اطلاق بر موجودات عقلانی است و بنابراین بیانگر ارتباط علی بین دو مجموعه مستقل از رویدادها است: گزارش‌های گزاره‌ای (دلایل) و رفتار معنادار (عمل).

به اعتقاد دیویدسن، الف علت ب است اگر «قانونی وجود داشته باشد که رویدادهای هیل بحث را شامل شود» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۸). اما قوانینی که وجود آنها برای اینکه دلایل علت اعمال باشند لازم است، محتملاً لازم نیست به مفاهیمی بپردازند که عقلانی‌سازی‌ها (دلایل) به آنها می‌پردازند. اگر حال یک دسته از رویدادها (اعمال) در دسته خاصی (دلایل) قرار بگیرند و قانونی وجود داشته باشد که هر گزاره علی جزئی را پشتیبانی کند، از اینجا نتیجه نمی‌شود که قانونی وجود دارد که رویدادهای دسته‌بندی شده تحت عنوان دلایل را با رویدادهای دسته‌بندی شده تحت عنوان اعمال مرتبط سازد - دسته‌بندی‌ها حتی می‌توانند عصب‌شناختی، شیمیایی، یا فیزیکی باشند. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۷)

در مقابل، فزینخت معتقد است که (ق) یک هنجار غیرعلی، توصیفی و مفهومی است که تعریف متداخلی از هیل، باور و عمل ارائه می‌کند. در نتیجه (ق) دست کم یک جزء حقوقی دلیل و عمل است. از این رو فزینخت معتقد است که دلیل و عمل نمی‌توانند جدا از یکدیگر باشند. آنچه یک حرکت بدنی را به یک عمل تبدیل می‌کند این است که آن حرکت معنایی دارد. به نظر او، از اینجا لازم می‌آید که عمل مفهوماً (منطقاً) مرتبط با دلیل باشد. چنین ارتباطی شکل‌دهنده عمل به عنوان عمل (نه به عنوان حرکت بدنی) و همچنین دلیل به عنوان دلیل یا محتوا (نه به عنوان حالت فیزیکی) است. به عبارت دیگر، داشتن یک باور به معنای این است که اگر آن باور با هیل خاصی ترکیب شود، شخص الزام عقلانی دارد که عمل خاصی را انجام دهد. هیل مهر به واسطه نقشی که در مرتبط ساختن باور و عمل دارد، محتوای خاصی دارد (و غیر از یک حالت

فیزیکی صرف است). در نهایت، عمل هم تنها در صورتی عمل است که بتوان دلیلی برای آن ارائه کرد و از دلیل آن پرسید؛ در غیر این صورت، صرفاً حرکت بدنی است. خلاصه اینکه در صورتی می‌توان یک حرکت بدنی را عمل دانست که بر حسب دلیل عامل توصیف مجدد شود. به این ترتیب، (ق) رویدادهای دارای وجود مستقل را به یکدیگر مرتبط نمی‌کند، بلکه بُعدی از یک چارچوب هنجاری را به نمایش درمی‌آورد، چارچوبی که مشخص می‌کند چه زمانی حالات خاصی را می‌توان هیل و باور دارای محتوای التفاتی دانست و حرکت بدنی‌ای را عمل تلقی کرد. به عبارت دیگر، (ق) بیانگر یک ارتباط مفهومی (منطقی) است که اصل مقوم اساسی چارچوب هنجاری ما را توضیح می‌دهد، چارچوبی که ما فقط در ارتباط با آن می‌توانیم از هیل و باور و عملمان سخن بگوییم. بنابراین (ق) نمی‌تواند یک قانون علمی طبیعی باشد زیرا جزء مقوم هیل، باور و دلیل است. در واقع، مستقل از (ق) هیل، باور و دلیلی وجود ندارند که بتوانند با یکدیگر رابطه علمی طبیعی داشته باشند. خلاصه اینکه استدلال ارتباط منطقی مبتنی بر دیدگاهی کل‌گرایانه درباره دلیل و عمل است و در این دیدگاه، دلیل و عمل به عنوان دلیل و عمل تنها به واسطه جابجایی که در الگوی هنجاری روابط عقلانی‌ای مانند (ق) دارند می‌تواند وجود داشته باشد. اشکال این است که امکان اینکه دلیل علت دانسته شود مبتنی بر این فرض است که لازم نیست هیل و باور را دلیل بدانیم و عمل را عمل. در واقع اگر بخواهیم رویدادهای هیل بحث را مصداق یک فرآیند علمی بدانیم، باید آنها را انواع فیزیکی غیرالتفاتی بدانیم، زیرا انواع التفاتی هیل، باور و عمل «انعکاسی در جهان فیزیکی ندارند». معنای این مطلب این است که در مدل دیوبدسن برای عمل دو تبیین کاملاً متفاوت وجود دارد که تصنعاً در یک تبیین گنجانده شده‌اند. یکی تبیین التفاتی عمل بر حسب هیل و باور که تبیین غیرعلمی است و عمل را به عنوان عمل با گنجاندن آن در چارچوب هنجاری که قلمرو ذهنی را تشکیل می‌دهد تبیین می‌کند. دیگری تبیین علمی مؤلفه رفتاری عمل (حرکت بدنی) که به حالات روانی هیل و باور به عنوان رویدادهای فیزیکی و غیرمحتوای که مصداق قوانین فیزیکی هستند متوسل می‌شود. در این صورت یک تبیین علمی و التفاتی نداریم، بلکه دو تبیین کاملاً متفاوت داریم، با دو تبیین‌کننده و دو تبیین‌شونده همباز؛ یکی تبیین علمی و غیرالتفاتی حرکت فیزیکی، و دیگری تبیین التفاتی و غیرعلمی عمل.

۴. اشکال حل

حل اشکال هشابمی به پاسخ دیوبدسن به اشکال ارتباط منطقی وارد کرده است (حل ۱۹۶۲، ۱۷ - ۱۱). به نظر حل مشکل این است که نظریه دیوبدسن نشان نمی‌دهد که نقش حالات التفاتی در تبیین علمی عمل چگونه مبتنی بر محتوای آن حالات، یا به تعبیر دیگر، بر ذهنی بودن آن حالات است.

به تعبیر حل، پاسخ دیوبدسن به استدلال ارتباط منطقی این است که علت رابطه‌ای بین رویدادها است، فارغ از اینکه آنها را چگونه توصیف کنیم؛ در حالی که ارتباطهای منطقی هیل بحث در استدلال ارتباط منطقی ارتباط بین توصیف‌های رویدادها هستند.

به اعتقاد دیوبدسن، الف علت ب است اگر «قانونی وجود داشته باشد که رویدادهای هیل بحث را شامل شود» (دیوبدسن ۱۹۸۰، ۱۸). اما لازم نیست این قانون در قالب الفها و بها شکل گرفته باشد. بنابراین، «قوانینی که وجود آنها برای اینکه دلایل علت اعمال باشد لازم است، محتملاً

لازم نیست به مفاهیمی بپردازند که عقلانی‌سازیها (دلایل) به آنها می‌پردازند». (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۷)

همان‌طور که دیویدسن در جای دیگری مسئله را مطرح می‌کند، «قوانین زبانی هستند؛ و بنابراین رویدادها تنها به عنوان رویدادهایی که به نحوی توصیف می‌شوند، می‌توانند مصداق قوانین باشند، و در نتیجه در پرتو قوانین تبیین یا پیش‌بینی شوند» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۲۱۵). بنابراین چگونه می‌توانیم - در پرتو قوانین - اعمالی را که به عنوان اعمال توصیف شده‌اند با ذکر دلایل به عنوان دلایل تبیین کنیم؟

مشکل دیویدسن این است که ذهن را قانون‌مند نمی‌داند و وجود قوانین رابط بین ذهن و بدن را انکار می‌کند. بر اساس دیدگاه دیویدسن، اعمال با توصیف عمل نمی‌توانند به نحو قانون‌مند برحسب دلایل یا توصیف دلیل تبیین شوند؛ زیرا قوانین «دقیق» با اکید که دلایل را با وصف دلیل (با به طور کلی‌تر، به وصف ذهنی) با رویدادها با وصف عمل مرتبط سازند وجود ندارند.

این به خوبی با اصل دیگر دیویدسن سازگار است، اصل تعامل علی: «دست کمر برخی از رویدادهای ذهنی با رویدادهای فیزیکی ارتباط علی دارند» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۲۰۸). زیرا باز، روابط علی بین رویدادها منوط به این نیستند که رویدادها را چگونه توصیف کنیم. بنابراین دلایل می‌توانند علت عمل باشند، و اگر چنین باشد، قانون مناسب فیزیکی‌ای در پس آن وجود دارد که دلایل و اعمال را با توصیفات فیزیکی شامل می‌شود.

اما یک مشکل جدی باقی است زیرا بر اساس دیدگاه دیویدسن، دلیل د عمل ع عامل الف را تبیین عقلانی می‌کند، اگر و تنها اگر (۱) الف دارای د باشد، (۲) ع در پرتو د معقول باشد، و (۳) د علت ع باشد. چنین تبیینی اشکال دارد. زیرا حتی اگر د علت ع باشد، معلوم نیست که آیا داشتن آن ویژگی‌های ذهنی‌ای که د به واسطه داشتن آن ویژگی‌ها به عنوان دلیل انجام ع توصیف می‌شود، ربطی به علت آن برای ع دارد یا نه. بر اساس الگوهای سنتی تبیین عمل بر اساس باور، حیل، دلیل و غیره، تبیین‌گری علی این فقرات ذهنی فیلجمله ناشی از محتوای ذهنی آنهاست. اما معلوم نیست دیویدسن این پیش‌فرض اساسی الگوهای سنتی را حفظ کرده باشد. حال آیا این پیش‌فرض قابل حفظ است؟

ممکن است رویداد الف که دارای ویژگی و است، سبب رویداد ب شود، بدون اینکه دارای ویژگی و بودن ربطی به علت الف برای ب داشته باشد. کپانوش با زدن ضربه‌ای محکم با یکی از مهابای تولد کپوان به سر فرهاد او را کشت. ویژگی‌های گوناگون این ضربه زدن و چیزی که کپانوش با آن به فرهاد ضربه زده است - تیر - در علت برای مرگ فرهاد دخیلند، اما نمی‌توان این را دست کمر به معنای مستقیم آن درباره اینکه آن چیز هدیه روز تولد کپوان بوده است، با اینکه آن ضربه با چنین چیزی زده شده است، گفت. شاید ویژگی‌های روانی دلایل هر به همین نحو به عملی که آن را تبیین می‌کنند مربوط باشند.

حل سعی می‌کند با استفاده از بحث ویژگی‌های محدود و موسع این بحث را روشن کند، بنابراین از یک مثال استفاده می‌کند. دیوار پستی آجری خانه رئیس هن و دیواری را که آجر به آجر با هلكول به هلكول در جهان ممکن ج با آن بکسان است در نظر بگیرد. دیوار خانه رئیس هن نسبت‌های

گوناگونی با اشیای خارجی دارد. مثلا نسبتی با دیوارهای دیگر دارد که بر این اساس دیوار خانه است. فرض کنید دیوار همزاد آن در جمان ج نسبت‌های متفاوتی با اشیای خارجی دارد. مثلا یک دیوار تنها است و در نتیجه دیوار خانه نیست. در این صورت می‌گوییم این دو دیوار به معنای محدود یکسان و به معنای موسع متفاوتند. تفاوت موسع بین دیوارها در زمان خاص در این مثال تابع تفاوت در ویژگی‌های نسبی این دیوارها است - ویژگی‌هایی که به محیط‌های هر یک از دیوارها در زمان ز وابسته‌اند. در حالی که دیوار خانه رئیس را به معنای محدود ویژگی‌هایی از دیوار تشکیل می‌دهند که در آنها با همزاد ملکول به ملکول آن شریکند.

باز فرض کنید در حالی که دیوار رئیس مرا شیخ بهایی ساخته است، دیوار همزاد آن را در ج کس دیگری ساخته است. بنابر این این دو دیوار در ویژگی‌های تاریخی هر یک با یکدیگر تفاوت دارند. پس دیوارها به معنای موسع متفاوتند.

ما بین قابلیت‌های علی موسع و محدود هر تفکیک می‌کنیم. چشمان من لحظه‌ای پیش بسته بودند؛ من جلوی کامپیوترم چتر بردم بود و همین حالا چترم پاره شد. من آن موقع که در چتر بودم قابلیت علی آن را داشتم که نمایشگر کامپیوتر را ببینم. به این معنا که می‌توانستم به راحتی چشمانم را باز کنم و آن را ببینم. اما نمایشگر همزاد ملکول به ملکول من در جمان دیگری وقتی او خواب بود به سرعت رفته است. آیا او در این زمان ز قابلیت علی دیدن نمایشگرش را دارد؟

به یک معنا دارد. اگر در زمان ز یک نمایشگر کامپیوتر در اتاق او بود او به راحتی می‌توانست چشمانش را باز کند و آن را ببیند؛ او کور نیست. به معنای دیگر، آن قابلیت را ندارد. زیرا با فرض شرایط او در آن زمان، او نمی‌توانست نمایشگر را ببیند.

قابلیت‌های علی محدود یک موجود را در یک زمان، شرایط فیزیکی محدود آن موجود در آن زمان (شرایط محدود) معین می‌کنند. قابلیت‌های علی موسع متفاوتند. این قابلیت‌ها فی‌الجمله به محیط آن موجود (و امور دیگر) بستگی دارند. بنابراین مثلا من و همزاد من قابلیت‌های علی محدود یکسانی نسبت به دیدن یک نمایشگر داریم، اما قابلیت‌های علی موسعمان متفاوتند.

اگر به مسئله ویژگی‌های ذهنی دلیل در تبیین عمل برگردیم، به اعتقاد دیویدسن، دلیل عمل متشکل از باور و میل است. تبیین با دلیل، باور و میل مربوط را با محتوایش مشخص می‌کند. مثلا، سعید هزار تومان گذاشت روی میز زیرا یک کپلو از شیرینی‌های خانگی سعید می‌خواست و باور داشت که با هزار تومان یک کپلو شیرینی به او می‌دهند. اکنون فرض کنید که آنچه یک عامل در یک زمان انجام می‌دهد علی‌الاصول، تنها برحسب شرایط فیزیکی آن زمان به معنای محدود آن و آنچه بر آن شرایط محدود مرتب می‌شود قابل تبیین علی باشد. (رک: فودر، ۱۹۸۷، فصل ۲) بر این اساس، اگر حیاتی داشتن سعید هر آن دلیل را موسع‌تر از شرایط فیزیکی محدود او باشد، داشتن او هر آن دلیل را جزء تبیین علی عمل پرداختن هزار تومان نیست.

برای اینکه دریابیم چرا آن حیاتی باید موسع‌تر باشد، می‌توانیم همزاد زمین را بررسی کنیم. در آنجا همزاد سعید را می‌بینیم، یعنی یک همزاد ملکول به ملکول سعید. اما شیرینی خانگی سعید را در آنجا نمی‌توان یافت، زیرا یک ویژگی اساسی آن شیرینی این است که سعید آن را ساخته است، یعنی سعید زمین نه سعید همزاد زمین. اما یک همزاد سعید وجود دارد که شیرینی خانگی همزاد سعید را بر روی همزاد زمین می‌سازد و همزاد سعید هر همزاد هزار تومان پرداخته است تا آن را بخرد. سعید میلی به شیرینی سعید و باوری درباره آن دارد، در حالی که میل و باور همزاد سعید درباره

شیرینی همزاد هجندند. اما در این صورت، با این فرض رایج که ویژگی‌های انتقائی میل و باور در محتوای آنها منعکس می‌شوند، محتوای میل‌ها و باورهای سعید و همزاد سعید متفاوتند. بنابراین، حیاتی باور و میل داشتن آنها با محتوای عمل بحث موسع‌تر از شرایط فیزیکی محدود هستند.

چه بسا از جانب نظریه علمی عمل پاسخ دهند که شاید یک نوع محتوایی - محتوای محدود - وجود داشته باشد که باور و میل همزاد سعید در آن با باور و میل سعید مشترک باشند: نوعی محتوا که تابع شرایط فیزیکی محدود آنها است (فودر، ۱۹۸۰). اما این پیشنهاد را نمی‌توان پذیرفت. آنچه حتماً این مشکل محتوا برای نظریات سنتی تبیین عمل شده این فرض است که قابلیت علمی اینجا و اکنون عامل به کلی مربوط است به شرایط فیزیکی محدود او در این زمان و آنچه بر آن مترتب می‌شود، در حالی که محتوای ذهنی نوعاً تابع موسع است. با این فرض، باور و میل که حیاتی آنها به جهان با به گذشته کشیده می‌شود، نمی‌تواند نقشی در علت عمل ایفا کنند. بر این اساس، تنها قابلیت علمی مربوط قابلیت‌های محدودند و این، ربط علمی ویژگی‌های انتقائی حالات و رویدادهای انتقائی را نفی می‌کند.

خلاصه اینکه آنچه علت است و توانایی علمی دارد شرایط فیزیکی محدود عامل است، در حالی که دلیل امری موسع است و محتوای انتقائی، آن را موسع‌تر از صرف شرایط فیزیکی می‌کند، پس برای علت مناسب نیست.

اگر بخواهیم اشکال فریخت را با اشکال مل مقایسه کنیم، اشکال فریخت این بود که اگر چنان‌که دیویدسن می‌گوید علت همان دلیل هستها یا توصیف فیزیکی باشد، دلیل بودن دلیل از بین می‌رود، زیرا دیگر محتوای انتقائی ندارد. به عبارت دیگر، نقش محتوای انتقائی در علت روشن نیست. اشکال مل جهت دیگر اشکال فریخت است: اگر علت همان دلیل باشد، باید محتوای انتقائی، یعنی ویژگی‌های موسع را نیز در توانایی علمی دخیل بدانیم. در حالی که توانایی علمی به ویژگی محدود امور بستگی دارد، نه ویژگی موسع.

۵. نتیجه‌گیری

اشاره کردیم که مخالفان نظریه علمی عمل استدلال می‌کنند که چون رابطه بین علت و معلول رابطه‌ای امکانی است، دو چیزی که با یکدیگر ارتباط منطقی داشته باشند نمی‌توانند علت و معلول باشند، پس به واسطه ارتباط منطقی بین دلیل و عمل، دلیل نمی‌تواند علت عمل باشد و تبیین عمل به وسیله دلیل را نمی‌توان تبیین علمی دانست، بلکه صرفاً تبیین عقلانی است. حتی کسانی که، برخلاف هیوم، علت را فراتر از نظر طبیعی اشیا می‌دانند و معتقدند بین علت و معلول ضرورت متافیزیکی وجود دارد، منکر ارتباط منطقی و در نتیجه، ضرورت منطقی بین علت و معلول هستند و چنین رابطه‌ای را با علت ناسازگار می‌دانند.

چون در دوره معاصر بهترین دفاعی که از نظریه علمی عمل صورت گرفته است، دفاع دیویدسن است، برای ارزیابی این اشکال به سراغ دیویدسن رفتیم. دیویدسن در این مسئله با ابداع راه حل جدیدی، سعی می‌کند از اشکال بگریزد. راه حل دیویدسن نظریه‌ای است درباره رویدادها که آنها را امور جزئی موجودی می‌داند که قابل توصیفات متعدد هستند. بر این اساس، رویدادهای فیزیکی دو دسته توصیفات دارند، توصیفات فیزیکی و توصیفات ذهنی. این نظریه، هم راه حل اشکالات نظریه علمی عمل است و هم راهی برای پاسخ گفتن به اشکالات فیزیکالیسم و پذیرفتن فیزیکالیسم حداقلی و بگانه‌انگاری غیرقانون‌مند. دیویدسن می‌خواهد از توصیف رویداد به عنوان

هویت واسطه بهره ببرد، هویتی که از يك سو می‌تواند ذهنی باشد و بنابراین کمک می‌کند تا دلیل به عنوان امری ذهنی علت عمل باشد و از سوی دیگر می‌تواند فیزیکی باشد تا اشکال ارتباط منطقی بین دلیل به عنوان امری ذهنی و عمل برطرف شود.

اما چنان که دیدیم راه حل دیویدسن برای این مسائل کارآمد نیست و از عمده آنها برنمی‌آید. این هویت واسطه نمی‌تواند نقش دوگانه‌اش را به خوبی بازی کند: همانطور که اشکالات مطرح شده نشان دادند، اگر دلیل به عنوان دلیل و امری ذهنی در نظر گرفته شود با عمل به عنوان امری عینی و انتقادی ارتباط منطقی و ضروری دارد و در نتیجه نمی‌تواند علت آن باشد و آن را تبیین علی کند. از سوی دیگر، اگر دلیل را، مطابق راه حل دیویدسن، با توصیف دیگری، یعنی با توصیف فیزیکی در نظر بگیریم، دیگر تبیین علی به وسیله دلیل نخواهیم داشت، بلکه آنچه حاصل می‌شود عبارت است از تبیین عمل به عنوان حرکتی فیزیکی به وسیله دلیل به عنوان امری فیزیکی. در نتیجه تبیین علی عمل به وسیله دلیل منتفی است. افزون بر این، آنچه در علت دخیل است، ویژگی‌های فیزیکی محدود علت است و در این مورد، ویژگی‌های موسع دلیل، یعنی جهت داشتن، که دلیل را دلیل می‌کند دخیل در علت نخواهند داشت و این با ادعای علت دلیل برای عمل منافات دارد. در نهایت به نظر می‌رسد راه حل دیویدسن برای پاسخ گفتن به اشکال ارتباط منطقی کارآمد نیست و باید راه دیگری برای دفاع از نظریه علی که از پیش فرض‌های فهم متعارف است جست.

فهرست منابع :

- Audi, Robert (1993), *Action, Intention and Reason*, London and Ithaca: Cornell UP.
- Davidson, Donald (1980), *Essays on Actions and Events*, Oxford: Clarendon Press.
- Dray, W. (1957), *Laws and Explanation in History*, Oxford: OUP.
- Evnine, Simon (1991), *Donald Davidson*, Stanford, California: Stanford University Press.
- Fodor, Jerry (1980), "Methodological Solipsism Considered as a Research Strategy in cognitive Psychology", *Behavioral and Brain Sciences*, 3:36-37.
- Fodor, Jerry (1987), *Psychosemantics*, Cambridge: Mass: The MIT Press.
- Hempel, Carl G. (1965), *Aspects of Scientific Explanation*, New York: Free Press.
- Malcolm, Norman (1967), "Explaining Behavior", *Philosophical Review* 76.
- Melden, A.I. (1961), *Free Action*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Mele, Alfred (1992), *Springs of Action: Understanding Intentional Behavior*, New York: OUP.
- Taylor, Charles (1964), *The Explanation of Behavior*, London: Routledge and Kegan Paul; New York: Humanities Press.
- Von Wright, George Henrick (1971), *Explanation and Understanding*, Ithaca, NY: Cornell UP.